جلسه 183- 1425

**شنبه - 14/12/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در حجیت اصل مثبت بود، عرض کردیم چون مفاد دلیل استصحاب نهی از نقض یقین به شک هست و عرفا کسی که اثر شرعی لوازم عقلیه مستصحب را بار نکند، مثلا استصحاب کرد حیات زید را، اثر شرعی نبات لحیه او را که وجوب تصدق است بار نکرد، از نظر عرف نقض یقین به شک نکرده است. چون نقض یقین به شک به این است که اثر عملی یقین به شیء را بار نکند، اثر عملی یقین به حیات زید ترتیب آثار خود حیات زید هست، نه ترتیب آثر لازم آن یا ملزوم آن یا ملازم آن. و این به نظر ما واضح هست.

مرحوم سید یزدی ومرحوم ایروانی: حجیت اصل مثبت لوازم

و آنچه که در کلام مرحوم سید یزدی مطرح شده[[1]](#footnote-1) یا در کلام مرحوم ایروانی[[2]](#footnote-2) مطرح شده که اطلاق نهی از نقض یقین به شک اقتضاء می کند که ما اثر شرعی لازم عقلی مستصحب را هم بار کنیم. مرحوم سید یزدی در حاشیه رسائل فرموده است که مفاد لاتنقض الیقین بالشک تنزیل مستصحب است منزله واقع مطلقا. مشکوک الحیاة را تنزیل می کند منزله حیّ مطلقا به لحاظ جمیع شئونش، یکی از شئون حی نبات لحیه اوست، پس مشکوک الحیاة حیٌّ، اگر بنا باشد به لحاظ این لازم عقلی تنزیل اطلاق نداشته باشد این خلاف اطلاق تنزیل است. اطلاق تنزیل اقتضاء می کند تنزیل مشکوک الحیاة را منزله حی واقعی من جمیع الجهات و فی جمیع الشئون، از جمله تحقق لازم آن که نبات لحیه است.

نفرمائید که این لازم عقلی قابل جعل نیست شرعا؟

ایشان می فرماید که نقض می شود به اماره، اماره بر حیات زید که قائم شد شما چه می گوئید؟ اثر شرعی لازم عقلی آن را هم بار می کنید؟ آنجا چرا اشکال نمی کنید که این نبات لحیه زید لازم عقلی است قابل جعل شرعی نیست؟

اگر بگوئید که آنجا مراد از تنزیل المؤدی منزلة الواقع جعل اثر شرعی است، جعل اثر شرعی حیات زید و جعل اثر شرعی نبات لحیه زید، خب الکلام الکلام، اینجا هم تنزیل المستصحب منزلة الواقع را همینجور حساب کنید، بگوئید مفاد اطلاقش جعل اثر شرعی مستصحب و اثر شرعی لازم المستحب است.

علاوه بر اینکه چرا امکان ندارد تنزیل متعلق بشود به یک امر تکوینی مثل نبات لحیه زید؟ تنزیل یعنی ادعاء، شما ادعا می کنید در مورد قاعده تجاوز می گوئید بلی قد رکعت، مگر رکوع تکوینی قابل جعل شارع است؟ ادعا می کند شارع تحقق رکوع را در مورد شک در رکوع بعد از تجاوز از محل به غرض ترتیب آثار آن. چه اشکالی دارد شارع تنزیل کند امر تکوینی را ادعاءا بگوید موجود است به غرض ترتیب آثار شرعیه آن. و این تنزیل همانطور که به حیات زید تعلق می گرفت که امر تکوینی بود به لازم عقلی آن که نبات لحیه زید است هم می تواند تعلق بگیرد.

نفرمائید که ما اشکال اثباتی داریم، نقض یقین به شک آثار مع الواسطه را شامل نمی شود، وجوب تصدق که اثر شرعی نبات لحیه زید است اثر مع الواسطه حیات زید است، لاتنقض الیقین بالشک اطلاق ندارد نسبت به اثر مع الواسطه.

مرحوم سید یزدی در جواب نقض کرده، گفته اطلاق اگر ندارد پس چطور در اثر شرعیِ اثر شرعی مستصحب شما اطلاق گیری کردید؟ گفتید استصحاب نه تنها اثر شرعی مستصحب را بار می کند بلکه اثر شرعی این اثر شرعی را هم بار می کند. اگر اطلاق ندارد پس آنجا هم اطلاق نداشته باشد، و اگر اطلاق دارد مشکل ثبوتی هم که ما جواب دادیم، پس چه مشکلی دارید که لاتنقض الیقین بالشک را شامل اثر شرعی لازم عقلی مستصحب نمی دانید؟

ولذا ایشان فرموده است استصحاب اثبات می کند لوازم عقلی مستصحب را.

البته بحث جریان استصحاب در اصل مثبت است فی حد ذاته. اما بحث معارضه مثلا استصحاب حیات زید که می خواهد اثبات کند اثر شرعی نبات لحیه را، با استصحاب عدم نبات لحیه که می خواهد نفی کند آن اثر شرعی را، بحث دیگری است، ممکن است کسی قائل به جریان اصل مثبت فی حد ذاته بشود، ولی بخاطر مشکل معارضه استصحاب را در اصل مثبت جاری نداند. مرحوم سید یزدی و مرحوم ایروانی می خواهند بگویند اصل مثبت جاری است فی حد ذاته، بله اشکال معارضه را باید یا جواب بدهیم یا مثل مرحوم ایروانی گفته است قابل جواب نیست و بخاطر اشکال معارضه اصل مثبت حجت نیست. این غیر از مدعای مشهور است و هو الصحیح عندنا که اساسا قصور مقتضی دارد اصل مثبت و لاتنقض الیقین بالشک شاملش نمی شود. مرحوم سید یزدی و مرحوم ایروانی به این اشکال کرده اند.

و یک مطلب عجیبی که مرحوم سید یزدی دارد این است که فرموده ما در اماره هم همین را می گوئیم، در اماره هم می گوئیم فقط تنزیل مؤدای اماره منزله واقع به لحاظ خود مؤدی و لوازم مؤدی است. اما بدانید اماره بر یک شیء ملازمات آن شیء را وعلل آن شیء را اثبات نمی کند، فقط معلول آن را اثبات می کند، چون معلول شیء که لازم الشیء است از شئون شیء است، اماره بر حیات زید اثبات می کند نبات لحیه او را، اما اماره بر یک شیء ملازم آن شیء را اثبات نمی کند. مثال می زند، می گوید ما که در اصول عملیه مثل استصحاب می گوئیم تنزیل المستصحب منزلة الواقع به لحاظ خود مستصحب و شئون مستصحب است که یکی از آنها لازم عقلی مستصحب است، و لکن چه در اصول عملیه و چه در اماره معتقدیم حجیت مثبتات مختص به لوازم عقلی مؤدی یا مستصحب است، اما ملازمات آن، علل آن، ملزومات آن، اینها ثابت نمی شود.

مثال می زند، می گوید اگر شما علم اجمالی داشتید که یا این آب الف نجس است یا آب ب، اماره آمد گفت آب الف پاک است، این ملازم است با نجس بودن آب ب، لازم وملزوم نیستند بلکه متلازمان هستند، طهارت ماء الف متلازم است با نجاست آب ب بخاطر این علم اجمالی، این را ما قائل نیستیم که ثابت می شود. فقط لازم المؤدی یا لازم المستصحب او ثابت می شود.

استاد: سیره عقلائیه دلیل حجیت مثبتات اماره نه استصحاب است

اقول: انصافا این فرمایش ناتمام است.

اما در مورد اماره، در سیره عقلائیه فرقی نیست بین لازم المؤدی یا ملازم المؤدی یا ملزوم المؤدی، بینه اگر بگوید زید زنده است، نبات لحیه او هم ثابت می شود، بینه بر نبات لحیه زید قائم بشود حیات او ثابت می شود، چه فرق می کند؟ ما نفهمیدیم در سیره عقلائیه بین معلول مؤدی که از آن تعبیر می کنند به لازم المؤدی و بین علت مؤدی که از آن تعبیر می کنند به ملزوم المؤدی فرق بگذارند. دلیل بر حجیت مثبتات اماره سیره عقلاء است که فرق نمی گذارند.

عدم ظهور تنزیل در اطلاق نسبت به لوازم

اما اگر ایشان به اطلاق لفظی تمسک می خواهد بکند که اطلاق تنزیل المؤدی منزلة الواقع بیش از این اقتضاء ندارد که شئون مؤدی فقط تنزیل بشود، لازم المؤدی از شئون مؤدی است، نبات لحیه زید از شئون حیات زید است، اما ملازم یا ملزوم از شئون شیء نیست.

اقول: این جوابش این است که لازم المؤدی هم خارج است از لسان تنزیل، لسان تنزیل مثل بلی قد رکعت فقط تنزیل می کند مشکوک الرکوع را منزلة الرکوع. ما هم مثل سید یزدی قبول داریم که تنزیل مساوق با جعل شرعی نیست، جعل شرعی حکم، حق با سید یزدی است، اصلا بلی قد رکعت حکم جعل نمی کند، ادعاء می کند تحقق رکوع را به غرض معذریت، والا حکم شرعی ای اصلا در کار نیست، مقام مقام امتثال است.

و لکن جناب سید یزدی! چه ظهوری دارد بلی قد رکعت در تنزیل به لحاظ لوازم؟ چه ظهوری دارد؟ اگر استصحاب کنیم حیات زید را، شارع بگوید مستصحب الحیاة حیٌّ، چه ظهوری دارد در بیش از تنزیل به لحاظ خود حیات زید، چه ظهوری دارد در تنزیل شک در نبات لحیه منزلة نبات اللحیة واقعا؟ همچنین ظهوری ندارد.

بله اشکال نقضی که اگر ظهور نداشت تنزیل چه در تنزیل المؤدی منزلة الواقع و چه در تنزیل المستصحب منزلة الواقع نسبت به اثر لازم عقلی مؤدی، یا اثر لازم عقلی مستصحب، پس چطور اثر شرعی مع الواسطه را بار می کنیم، یعنی اثر شرعیِ اثر شرعی مؤدی یا مستصحب را. این نقض نقض مهمی است و ما بعدا این را جواب می دهیم. اما فعلا ادعایمان این است که اطلاقی ندارد لسان تنزیل نسبت به اثر شرعی لازم عقلی مستصحب یا مؤدی. شارع می گوید مشکوک الحیاة حیٌّ، بیش از این اقتضاء ندارد که آثار شرعیه خود حیات را بار کنیم، بیش از این کشش ندارد. اماره هم اگر نبود سیره عقلائیه ما قامت الامارة علی انه خمر فهو خمر چه ظهوری داشت در تعبد به لحاظ لوازم تکوینی خمر؟ بله آثار شرعی خمر را بار کنید، اما اگر خمر بودن یک لازم عقلی داشت، لازم عقلی خمر بودن این است که بوی بد دارد مثلا، بگوئیم تعبد به بوی بد آن هم می شود؟ خمری که استصحاب می گوید این هنوز خمر است و اگر این خمر باشد خمر کهنه است خمر تازه نیست، (خمر کهنه بوی بد دارد مثلا، ما که وارد نیستیم) بگوئیم ما اقمت الامارة علی انه خمر فهو خمر تعبد است به لازمش که بوی بد اوست؟ چه ظهوری دارد؟

ولذا به نظر ما واضح است عدم حجیت اصل مثبت چه در استصحاب و چه در سائر اصول.

مرحوم سید یزدی یک مطلب دیگری دارد آن را هم عرض کنم بعد وارد نقض ایشان بشویم که ما هم نقض می کردیم که می گفتیم فرق بین اثر شرعی لازم عقلی و اثر شرعی اثر شرعی چیست، که نقض مهمی است دنبال جواب او برویم.

مطلبی که از سید یزدی می خواهم نقل کنم این است: سید یزدی کلام شیخ انصاری را مطرح می کند که خلاصه کلام شیخ انصاری این است، شیخ انصاری فرموده که معلوم هست که اصحاب به هر اصل مثبتی عمل نمی کنند، مثلا اگر شک کنیم در بقاء زید تحت لحاف، شمشیری بزند یک شخص جانی روی این لحاف و لحاف دو تیکه بشود، که اگر زید زیر لحاف باشد او هم دو تیکه شده است. شیخ انصاری فرموده هل تجد من نفسک رمی احد من الاصحاب بالحکم بان الاستصحاب یقتضی بقاء زید تحت اللحاف فیثبت قتله؟ کسی این را می گوید؟ اثبات می شود با استصحاب بقاء زید تحت اللحاف قتل او؟

اما اگر اماره بود ثابت می شود، بینه قائم شد بر اینکه زید تا ساعت 9 زیر لحاف بوده، این آقا هم ساعت هشت و نیم زد تیری را به سمت لحاف، کشف می شود با آن بینه که زید کشته شده است دیگر. ولی شیخ می گوید احدی این اصل مثبت را در استصحاب جاری نمی کند.

ولکن مثال را عوض کنیم، اگر زید مرده، نمی دانیم ساعت 7 صبح مرد قبل از اینکه این شمشیر را بزنیم و این لحاف را سوراخ کنیم، که قتل مستند به این شمشیر زن نیست، زید ساعت 7 مرده بود، بله فوقش این است که جنایت بر میت است، باید دیه بدهد، دیه جنایت بر میت هم باید صرف در خیرات بشود از طرف میت. ولی اگر تا ساعت 8 زنده بود نخیر، ساعت 8 این آقا شمشیر زد و قتل زید محقق شد. اینجا فرموده که ظاهر کل این است که استصحاب بقاء حیات زید اثبات می کند تحقق قتل او را. شیخ انصاری فرموده: فقط اختلاف علماء این است که آیا این استصحاب بقاء حیات زید که صلاحیت اثبات قتل او را دارد در این مثال دوم، معارضه می کند با استصحاب عدم قتل زید؟

شیخ طوسی گفته معارضه می کند.

جمعی از فقهاء مثل علامه حلی گفته اند استصحاب بقاء حیات زید حاکم است.

بعضی مثل محقق حلی و شهید ثانی در مسالک گفته اند نخیر، استصحاب عدم قتل زید حاکم است. اختلاف سر معارضه است، والا ظاهر اتفاق کل است بر اینکه استصحاب حیات زید می تواند اثبات کند تحقق قتل زید را در این مثال دوم.

باز مثال زده برای آنجائی که احتمال نیست کسی قائل به اصل مثبت بشود: گفته دیروز آب توی این حوض بود، لباسمان هم افتاد توی این حوض، نمی دانیم آیا زمانی که لباسمان افتاد توی این حوض، این حوض آب داشت، یا نه شبِ قبل باز کردند دریچه حوض را وآب حوض رفت سمت چاه و این لباس ما افتاده توی حوض خشک. آیا کسی هست که بگوید استصحاب بقاء آب در حوض اثبات می کند وقوع غسل را؟ نه، کسی فکر نمی کنیم این را بگوید.

بعد شیخ انصاری در نهایت فرموده است: اگر استصحاب از باب ظن نوعی حجت باشد، باید بگوئیم ظن به شیء ظن به لازم او هم هست و مثبتات استصحاب هم حجت است. اما اگر بگوئیم استصحاب از باب أخبار حجت است، نه لاتنقض الیقین بالشک بیش از ترتیب اثر شرعی مستصحب را اقتضاء نمی کند، اثر شرعی لوازم عقلیه را نمی شود بار کرد.

اینجا سید یزدی آمده به میدان، می گوید جناب شیخ انصاری! ما هم در نفسمان احساس می کنیم فرق بین این مثالها را، نیاز ندارد تاریخ بگوئید، ارتکاز هم فرق می گذارد بین استصحاب بقاء زید تحت اللحاف، ما هم می گوئیم اثبات نمی شود قتل زید، و استصحاب بقاء حیات زید که یقینا تحت لحاف بود هنگام شمشیر خوردن به این لحاف، اینجا وجدان ما می گوید که استصحاب حیات زید اثبات می کند تحقق قتل زید را. مذاق فقهاء که این است ارتکاز ما هم همین است. جناب شیخ! شما می خواهید کلا نفی کنید، بگوئید چون استصحاب از باب اخبار حجت است پس اصل مثبت در هیچ کدام از این مثالها حجت نیست. نخیر، لاتنقض الیقین بالشک تنزیل می کند این زید مشکوک الحیاة را منزله حی واقعی فی جمیع شئونه که یکی از آنها این است که شمشیر زدن به او سبب قتل اوست.

مرحوم یزدی: فرق بین موضوع وقید موضوع

بعد می گوید شاید بتوانیم ضابطه را این قرار بدهیم، بگوئیم اگر آن لازم عقلی مستصحب که مشکوک است موضوع باشد برای حکم شرعی، اثبات نمی شود، اثبات نمی شود موضوع حکم شرعی. اما اگر قید الموضوع باشد شرط الموضوع باشد، چرا ثابت نشود؟

در مثال استصحاب بقاء زید تحت اللحاف اصل وقوع جنایت بر زید مشکوک است، شاید زید قبل از اینکه شمشیر بزنند این لحاف را و سوراخ کنند رفته سر کار، وقوع جنایت بر زید مشکوک است، موضوع مشکوک است، خب اینجا اثبات نمی شود با استصحاب بقاء زید تحت اللحاف وقوع جنایت بر زید. اما اگر نه یقینا زید تحت لحاف بوده وقوع جنایت بر زید متیقن است، موضوع وقوع جنایت بر زید است و هو حیٌّ، قید موضوع حیاتُ زیدٍ است. استصحاب قید موضوع را ثابت می کند.

اقول: واقعا این مطالب به نظر ما دعوای بلادلیل است، آقا وقوع جنایت بر زید که موضوع حکم نیست، موضوع حکم قتل زید است، قتل زید موضوع قصاص است موضوع دیه نفس است، موضوع مرکب هم نیست بلکه موضوع بسیط است که من قتل مؤمنا متعمدا فحکمه القصاص، من قتل مؤمنا خطئا فدیةٌ، عنوانِ قتل است، نه عنوان من جَنی علی زید و هو حیّ، والا اگر اینجور بود که اصل مثبت نبود، چون موضوع مرکب بود ضم الوجدان الی الاصل می شد.

سؤال وجواب: ما بحثمان در عنوان بسیط قتل است که لازم عقلی جنایت بر زید وقوع قتل است، والا اگر موضوع مرکب بود که اصل مثبت نمی شد، جنایت بر زید بالوجدان است حیات او بالاستصحاب، اثر شرعی این موضوع مرکب را بار می کردیم. بگذریم.

فرق بین اثر شرعی لازم عقلی واثر شرعی لازم شرعی

راجع به آن نقض مهم که ما الفرق بین اثر شرعی لازم عقلی مستصحب، که می گوئید که از لاتنقض الیقین بالشک استفاده نمی شود تعبد به اثر شرعی لازم عقلی مستصحب، ولی همه قبول دارند که اثر شرعیِ اثر شرعی مستصحب بار می شود. حیات زید موضوع وجوب نفقه پدرش هست، وجوب نفقه پدرش موضوع حرمت اعطاء زکات ما هست به زید، همه می گویند بار می شود. اگر نقض یقین به شک نسبت به اثر مع الواسطه صادق نیست، پس چرا اثر شرعی غیر مباشر را بار می کنید؟ اگر نقض یقین به شک بر اثر شرعی مع الواسطه صادق است، خب مشکل ثبوتی که نداشت تعبد به اثر شرعی لازم عقلی مستصحب، اطلاق اثباتی هم که هست، پس چرا تأمل و تأنی می کنید و چرا منع می کنید از جریان اصل مثبت؟ این اشکال اشکال مهمی هست.

ولذا بعضی از بزرگان مثل امام، آقای صدر، آقای سیستانی تسلیم این اشکال شده اند، گفته اند بله فرق نمی کند، نقض یقین به شک نسبت به اثر شرعی مع الواسطه صادق نیست، هیچ فرق نمی کند. اشکال این قدر مهم است که عرض کردم این بزرگان تسلیم اشکال شده اند توجیه های دیگری خواسته اند بکنند که عرض می کنیم.

محصل آنچه که می شود در فرق بین اثر شرعی لازم عقلی، مثل اینکه نبات لحیه زید موضوع باشد برای وجوب تصدق بر فقیر، که مشهور قائل به جریان آن نیستند، با اثر شرعیِ اثر شرعی یعنی اثر شرعی غیر مباشر، مثل حرمت اعطاء زکات که موضوعش وجوب انفاق پدر است که اثر شرعی بقاء حیات زید است، اثر الاثر. وجوهی ذکر شده است:

وجه اول: وجه صاحب کفایه بود، می گفت آقا استصحاب حیات زید یعنی جعل حکم مماثل. حکم حیات زید چیست؟ یجب علی أبیه أن ینفق علیه، لاتنقض الیقین بالشک جعل می کند وجوب انفاق ظاهری پدر را. تا این را جعل کرد، یعنی تا لاتنقض الیقین بحیاة زید بالشک مفادش جعل اثر شرعی او بود، جعل وجوب انفاقِ پدر بر او ظاهرا بود، موضوع درست می شود برای حرمت اعطاء زکات، من وجب علی أبیه أن ینفق علیه حرم اعطاء الزکاة الیه.

اشکال می شود به صاحب کفایه، که آقا موضوع حرمت اعطاء زکات وجوب انفاق پدر است واقعا، نه اعم از واقعی و ظاهری، والا اینکه می شد لازم الاستصحاب. اگر موضوع حرمت اعطاء زکات وجوب انفاق پدر بود اعم از واقعی و ظاهری، آنوقت این حرمت اعطاء الزکات می شد لازم الاستصحاب، در اینکه بحث نداریم، دلیل استصحاب می شد وارد بر او. پس موضوعش وجوب انفاق است واقعا. استصحاب هم که وجوب انفاق واقعا نمی آورد، بلکه وجوب انفاق ظاهرا می آورد.

مرحوم صاحب کفایه می تواند جواب بدهد بگوید ظاهر دلیل استصحاب تعبد به جعل حکم مماثل است به لسان انه الواقع. حالا این یا ظهور لفظی است یا ظهور مقامی است ناشی از غفلت نوعیه.

که این هم حرف درستی هست.

بعد صاحب کفایه فرموده خب حالا معلوم شد فرق بین اثر شرعی غیر مباشر با اثر لازم عقلی. آقا لازم عقلی قابل جعل نیست، شارع که نمی تواند بگوید که اذا کان زید حیا فقد نبتت لحیته من این را جعل کردم، ولی می تواند بگوید اذا کان زید حیا وجب علی أبیه أن ینفق علیه.

پس اشکال به صاحب کفایه چیست؟ اشکالش یکی این بود که این بیان اخص از مدعاست، وجوب ظاهری انفاق پدر در صورتی است که پدر استصحاب کند بقاء حیات پسرش را، نه منِ اجنبی، منِ اجنبی که مکلف نیستم به انفاق بر این زید، به من بگویند انفق علی زید ظاهرا؟ این معنا ندارد. پدر زید هم که شک در بقاء حیات پسرش ندارد که به او بگویند انفق علی ولدک ظاهرا، او غافل است. اشکال این است که این بیان اخص از مدعاست.

علاوه بر اینکه مبنای جعل حکم مماثل درست نیست، این مبنا ناتمام است، مفاد استصحاب نهی از نقض عملی یقین به شک است.

ولذا این وجه اول تمام نیست، بقیه وجوه انشاء الله فردا.

1. - حاشیه فرائد الاصول ج3ص277 [↑](#footnote-ref-1)
2. - الاصول فی علم الاصول ج2ص403 [↑](#footnote-ref-2)